

بسم الله الرحمن الرحيم

در ابتدا توضیح مختصری در خصوص مسند ، مسندالیه و اسناد داده و اشاره ای مختصر به اغراض ذکر یا حذف مسند و مسندالیه، می کنیم و بعد به موضوع اصلی یعنی غرض از ذکر یا حذف مسند و مسندالیه در آیات شریفه ۱۰۱ سوره آل عمران و ۹۱ سوره انعام، با محوریت تفسیر ارزشمند المیزان ، می پردازم.

زمانی که به جمله ای مانند " ذَهَبَ عَلَيَّ " (علی رفت) توجه می کنیم می بینیم " ذَهَبَ " اشاره به رفتن کسی دارد. در ادامه کلمه ذَهَبَ ، عَلَيَّ قرار گرفته، پس ذَهَبَ که اشاره به رفتن کسی داشت در وصف شخصی به نام علی آمده است. در جمله " ذَهَبَ عَلَيَّ " ، ذَهَبَ مسند است و عَلَيَّ مسند الیه می باشد. مسند، ویژگی است که آن را به کسی یا کسانی، یا چیزی یا چیز هایی، نسبت می دهیم و مسند الیه ، کسی یا چیزی است که مسند را به آن نسبت می دهیم.

برای روشن شدن مطلب یک مثال دیگر میزنم مثلاً در عَلَيَّ صادقُ (عَلی راستگو است) در این مثال "علی" که حالتی (صداقت) به او نسبت داده شده مسند الیه است و "صادق" که یک ویژگی است و به علی نسبت داده شده، مسند می باشد . پس ما دیدیم که هم در جمله فعلیه ای مانند "ذهب علی" و هم در جمله اسمیه مانند "علی صادق" مسند و مسندالیه وجود دارد و در حقیقت جمله از یک مسند و یک مسندالیه تشکیل می شود ؛ و این کاری که ما می کنیم یعنی مسند را به مسندالیه نسبت می دهیم را "اسناد" می گویند. هر جمله ای که در دنیا وجود دارد از یک اسناد تشکیل شده است و هر جمله فقط یک اسناد می پذیرد. به این معنی که در یک جمله وجود دو اسناد غیر ممکن است.

در عربی به کلمات دیگری به جز مسند و مسند الیه که در ساختار یک جمله وارد میشوند فُضله گفته میشود . فُضله به معنای اضافی است و به مسند و مسند الیه رکن یا عمده به معنای ستون گفته میشود.

پس نتیجه میگیریم که در یک جمله امکان وارد شدن کلماتی بجز مسند و مسند الیه وجود دارد، ولی اگر نباشند هم مشکلی به وجود نمی آید و جمله خراب نمیشود، بر خلاف آن، مسند و مسند الیه که اگر نباشند جمله به مشکل بر میخورد . همانطور که گفته شد مسند و مسند الیه ستون های جمله هستند.

حالاتی که برای مسند و مسندالیه ، هر دو ، بیان کرده اند عبارت است از ذکر کردن در کلام ، حذف ، معرفه بودن ، نکره آمدن ، مقدم شدن و متاخر آمدن که در کتابهای معانی و بیان به تفصیل بررسی شده است . ما در اینجا به دو حالت ذکر و حذف بسنده می کنیم که مربوط به بحث ما می شود.

هر لفظی که معنایی را در کلام برساند باید ذکر شود تا آن معنای مورد نظر را ادا کند و حذف کردن آن خلاف اصل اولیه می باشد؛ ولی اگر ما قرینه ای که دلالت بر آن کلمه کند ، داشته باشیم به خاطر غرضی بلاغی ، مانند اختصار یا پرهیز از بیهوده گویی ، می توانیم آن کلمه را حذف کنیم. (سید احمد هاشمی، جواهر البلاغه، ص ۱۲۴) گاهی با اینکه قرینه برای حذف داریم ، ذکر کردن آن ترجیح پیدا می کند ، مانند اینکه برای روشنی سخن، مسندالیه را ذکر می کنیم مثل قول خداوند تبارک و تعالی "اولیک هم المفلحون" (بقره/۵) که مسندالیه یعنی اولئک (آنها) ذکر شده است ، و یا اینکه قرینه سست و بی اعتبار است مانند " سعدُ نعمَ القرین " که سخن از سعد در میان است ولی از آشنایی شنونده با سعد مدت زمان طولانی می گذرد و ما مسندالیه را ذکر می کنیم و یا در مثال " حالی مستقیم و رزقی میسور " (حالم به هنجار است و روزیم آسان به دست می آید) ، که مسند یعنی میسور ذکر شده است زیرا مسند قبلی یعنی مستقیم دلالتی بر آن ندارد ؛ و یا اینکه برای ردّ سخن مخاطب آن را ذکر می کنیم مانند " الله واحدٌ " در جواب کسی که گفته است " الله واحد الثلاثه " و یا در جواب " من یحیی العظام و هی رمیم " گفته شده است " قل یحییها الذی انشأها اول مرّة و هی رمیم " (یس/۷۸) و مسند یعنی یحیی ذکر شده است ؛ و یا برای لذت بردن از ذکر آن، آن را بیان می کنی مانند " الله ربّی الله حسبی " ؛ و نیز زمانی که مخاطب کند فهم است یا در مقام تعجب یا تعظیم و غیر این مواردی که ذکر بر حذف ارجحیت پیدا می کند.

حذف مسند و مسندالیه

در حذف است که ریزه کاریهای بلاغت آشکار می شود، عبدالقاهر جرجانی در باب حذف گفته است: این باب، راهی باریک دارد، دریافتش لطیف، مساله اش شگفت و جادو مانند است. لذا تومی بینی که ترک کردن گفتار فصیح تر از گفتن آن است و سکوت کردن بهتر از سخن گفتن و خودت درک می کنی که زمانی که سخن نمی گویی گویا تر هستی از زمان سخن گفتن. (عبدالقاهر جرجانی، دلائل الاعجاز، ص ۱۱۲)

البته حذف مسندالیه بر دو گونه است: نوعی که محذوف با اعراب گذاری مشخص می شود مانند "اهلاً و سهلاً" که در واقع "جئت اهلاً و نزلت مکاناً سهلاً" بوده است و این قسم ارزش بلاغی خاصی ندارد. نوع دوم قسمی است که محذوف، با اعراب گذاری مشخص نمی شود و فقط با واکاوی معنا به آن پی می بریم، زیرا بدون در نظر گرفتن آن لفظ معنای کلام تمام نمی شود. (سید احمد هاشمی، جواهر البلاغه، همان)

برای حذف مسندالیه، دانشمندان علم معانی و بیان، مواردی را ذکر کرده اند که به اختصار به مهم ترین آنها اشاره می شود:

الف- حذف مسندالیه برای اینکه اعلان کنی به جهت پاکداشت مسندالیه آنرا بر زبانت جاری نکرده ای یعنی آنقدر پاک و مطهر است که به مصداق آیه شریفه "أَلَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ" می خواهیم زبانمان آن را آلوده نسازد. مانند اینکه امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه چنین فرموده است: «طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِيبِهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَأَتَهُ وَ...» (نهج البلاغه / خ ۱۰۸). ایشان با بیان خصایص رسول اکرم (ص) وی را طیب سیار و شفا دهنده بیماران نامیده است، اما اسمی از ایشان به میان نیاورده تا نام او را پاک و منزّه از زبان خویش نگه داشته باشد. (بیژن کرمی / نقد و بررسی ترجمه برخی احوال مسندالیه در چند ترجمه فارسی نهج البلاغه)

ب- از دیگر اغراض حذف مسندالیه می توان به پنهان کردن مطلب از غیر مخاطب اشاره کرد، مانند آنکه می گویی اقبل (روی کرد) و فاعل آن یعنی مسندالیه را ذکر نمی کنی ولی از آن مثلاً "علی" را اراده می کنی.

ج- میسر بودن انکار در صورت نیاز، از دیگر علت های حذف مسندالیه می باشد مانند اینکه وقتی نام کسی آورده شد می گویی: لثیم خسیس، که بتوانی در صورت لزوم بگویی من فلانی را قصد نکردم.

د- چهارمین مورد از اغراض حذف مسندالیه، بر حذر بودن از فوت فرصت می باشد. مانند کسی که به شکارچی هشدار داده می گوید: غزال یعنی: هذا غزال (این آهو است).

ه- گاهی برای آزمایش و امتحان مسندالیه حذف می شود. مانند اینکه از کسی می پرسیم: نوره مستفاد من نورالشمس؟ (نورش از نور خورشید گرفته می شود؟) که جوابش قمر (ماه) می باشد.

و- رعایت سجع و یا قافیه و وزن شعر مانند: من طابّت سیرتّه حُمدت سیرتّه (هر کس سرشتش پاکیزه باشد رفتارش ستوده می شود) که در اصل بوده "الناس یحمدون سیرتّه" و یا مانند:

و ما المالُ و الاهلون اَلا ودائعُ و لا بدّ يوماً ان تُردَّ الودائعُ

(مال و خانواده امانتی بیش نیست و ناگزیر روزی امانتها برگردانده می شود) که الناس حذف شده تا قافیه منصوب نشود زیرا اگر ذکر می شد باید می گفتیم "ان یردّ الناس الودائع". (سید احمد هاشمی، جواهر البلاغه، ص ۱۲۶)

مسند نیز برای هدفهایی حذف می شود از جمله ی آنهاست:

الف - پرهیز از بیهوده گویی به خاطر وجود قرینه ای در کلام، چه قرینه ی لفظی و چه عقلی مانند قول شاعر

[ومن یک امسی بالمدينة رحله] فانی و قیّارُ بها لغریبُ

(بی گمان من و شترم قیّار، در شهر غریب هستیم) که بوده است فانی لغریب و قیّارُ غریبُ ایضاً. (مختصر المعانی، تفتازانی، ص ۱۲۷)

ب- برای تنگی موقعیت که از طولانی شدن سخن جلوگیری می کند که این تنگی موقعیت می تواند بدحالی گوینده یا اقتضای وزن

شعر باشد، مانند قول شاعر:

نحن بما عندنا و انت بما عندک راضٍ و الرأی مختلفُ